



باغ آدم که تازه می شود

مجموعه شعر
محمد نوری باری

www.ketab.ir

سر شناسه : نوروژی بابادی، محمد، ۱۳۳۰ -
 عنوان و پدید آور : داغ آدم که تازه می‌شود (مجموعه شعر) / محمد نوروژی بابادی
 مشخصات نشر : اهواز: کتاب هرمز، ۱۳۹۷
 مشخصات ظاهری : ۱۴۶ ص، ۱۴/۵×۲۱/۵ اس.م
 شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۰۶-۱۶-۱
 موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۴
 موضوع : Persian poetry -- ۲۰th century
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۷ د ۲ ۴۸۶ و / PIR ۸۲۶۲
 رده بندی دیویی : ۸۱ / ۶۲
 شماره کتابخانه ملی : ۵۵۰۹۳۸۴

شماره نشر ۳۳
 داغ آدم که تازه می‌شود
 مجموعه شعر
 محمد نوروژی بابادی
 ناشر: کتاب هرمز
 صفحه آرای: علیرضا ایمانی فر
 طراح جلد: غزل نوروژی
 مدیر هنری: شهرام فروغی مهر
 چاپ اول: ۱۳۹۷
 شمارگان: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۰۶-۱۶-۱

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

حق چاپ برای مولف محفوظ است.

آدرس نشر: اهواز، کمپلو، بین خیابان ارفع و ولی عصر، انتشارات عبدالخانی

تلفن تماس: ۰۹۱۶۷۳۰۴۷۱۱

ایمیل جهت ارتباط:

sh.fm۲۰۲۴@gmail.com



فهرست

۷۶.....	مرهمی برای زخم‌هایت	۷.....	مقدمه
۷۸.....	نوروز که آمد	۱۰.....	امید
۷۲.....	ایل... مرا بخوان!	۱۱.....	ریشه
۷۷.....	کل	۱۲.....	مرد
۷۹.....	نامه	۱۳.....	دیار عاشقان
۸۲.....	تا دل گندمزار	۱۵.....	شکرده‌ها بیارند
۸۴.....	بهاری دیگر	۱۷.....	داغ آدم که تازه می‌شود
۸۵.....	آغاز زندگی	۲۱.....	سمفونی غمگیز در
۸۶.....	وصادایی که... هنوز	۲۴.....	مسجد سلیمان
۸۸.....	بوی گندم	۲۸.....	فریب
۹۰.....	خاک مقدس	۳۰.....	زخم
۹۳.....	گفته‌های پیر	۳۱.....	بانوی مهربان
۹۵.....	من و میهمان ناخوانده	۳۴.....	باشو غریبه کوچک
۹۸.....	یاد اون روزا بخیر	۳۷.....	هر چه بادا باد
۱۰۷.....	شیدایی	۴۰.....	شیون تبار
۱۰۷.....	سازدگر	۴۱.....	دیوانگی
۱۰۸.....	دوست	۴۱.....	چکاوک غمگین
۱۰۸.....	مرب	۴۳.....	رنج نامه
۱۰۹.....	سفر	۴۶.....	دلوپسی صبح
۱۰۹.....	تیغ زمانه	۴۸.....	تولد دیگر
۱۱۰.....	جان میهن	۵۰.....	زنده باد آزادی
۱۱۰.....	راه عشق	۵۳.....	قصه آوارگی
۱۱۱.....	قصه شبانی	۵۵.....	برادر باران
۱۱۱.....	ققنوس	۵۷.....	سیلاب سالیان
۱۱۲.....	شانه جان	۵۸.....	خبری خوش
۱۱۲.....	وطن	۵۹.....	آهنگ مهربانی
۱۱۳.....	شقایق‌ها	۶۰.....	سال‌های جنون
۱۱۴.....	راز خواندن	۶۱.....	شادمانی رفته
۱۱۵.....	اشک شوق	۶۴.....	قسم

- ۱۱۶..... ایران
- ۱۱۷..... هوای دیگری
- ۱۱۸..... رقص توفان
- ۱۱۹..... مذهب عشق
- ۱۲۰..... آسمان بی نقاب
- ۱۲۱..... فریاد
- ۱۲۲..... شکوه خنده‌ها
- ۱۲۴..... طبل دیگری زنی
- ۱۲۶..... رنگ کودکی
- ۱۲۹..... نواختن سالدگی
- ۱۳۱..... ناته روز
- ۱۳۵..... درزگار دوزخ
- ۱۳۷..... موی باران می‌بارد

مقدمه

باری، بایدگفت:

که با از چاپ سروده‌های دوران جوانی و جنون، در دو مجموعه به نام‌های «گمزه‌ها خونین ولایت» و «آوازه‌ها جان گرفتند» در سال‌های پنجاه و شش و پنجاه و نه و دفتر شعر دیگری که حاوی بیست و پنج شعر بود و در سفری به تهران گم شد که بستر تمام تاثیر شرایط آن روزگار بودند. ما هم که مثلاً جوان بودیم و جویای نام و ریختن نامی مثلاً چریکی و «چه گوارایی» می‌خواستیم بگوییم که ما هم هستیم و تمامی بکر و بکر و قلمی آلمان، اهل هنر و قلم کافه‌نشین دهه‌های سی و چهل بودند و با گزاف شدن سیل‌های آویزان و ریش کاسترویی، ادعایشان این بود که با این شکل و فیافه، می‌توانیم تمامی توده‌ها را از زیر بار ستم و ظلم و یوغ بردگی؟! با شعرها و رمان‌ها نمایشنامه‌ها مان، نجات بدهیم.

غافل از اینکه این بزرگواران با هم می‌آید شبیایی که در زمینه‌ی سناریونویسی، نمایشنامه‌نویسی، رمان و شعر و... داشتند، متأسفانه نگاهشان بیشتر در محدوده‌ی روشنفکرانه‌ی خودشان و اطرافیان خاص بوده است. ماهی هر چند اندک به سمت منافع ملی و فرهنگ و آداب و رسوم و خواست‌های به حق مردم نبود. در یک کلام، خود را به خاطر اینکه کم نیاورند، آلوده‌ی سیاست کرد و پاره‌ای نیز نقش سرسپردگی را ایفا می‌کردند از نوع وابسته بودن به فلان حزب و فلان گروه، البته در این بین هم کسانی بودند در بین نمایشنامه‌نویسان و شاعران که جا نمی‌نشاندند و راه خودشان را ادامه دادند و مسائل سیاسی، جزئی از نوشته‌هایشان بود. در حقیقت پیشقراولان آن روز جامعه یا نمی‌دانستند و یا نمی‌خواستند بدانند که قبل از دهه‌ی چهل، بیش از نود درصد مردم، بیسواد بودند و در روستاها زندگی می‌کردند و سایه‌ی خان‌ها و مباحران خوانین ریز و درشت، بالای سرشان بود و در کنار آداب و رسوم و ارتباطات درون روستایی، خرافات حرف اول را می‌زد و کسانی بودند که ماموریت داشتند به این پدیده‌ی منحط، دامن بزنند.

در چنین شرایطی، زمانی که جوانان دارای مدرک دیپلم و بالاتر، به جای رفتن به سربازی، به عنوان سپاه دانش و بهداشت و... به روستاها اعزام شدند، از نظر کمی، تأثیرات خود را گذاشتند اما این وظیفه‌ی روشنفکران بود که بتوانند در کوتاه مدت و درازمدت، در افکار و اندیشه‌های توده‌های تولیدگر، چه در روستا که اکثریت بودند و چه در شهر، تأثیرات خود را بگذارند و یک نوع دیدگاه نوایرانی یا خاسته‌های مشخص علمی و عینی، پی‌ریزی کنند. شاعر برای خودش در پایتخت مراکز استان‌ها شعر می‌گفت و برای رفقاییش در محفل‌ها می‌خواند و به به و چه چه می‌شنید. سوررئالیسم، نمایش‌های آبروردی و حجم بازی‌ها، همه را کلافه کرده بود. نوع روشنفکری‌های بی‌ریخت چتولی و مردم هم که از حافظ تنها فالش را می‌شناختند، ماهنامه را نیز در محافل برای حماسی خواندنش و اشک ریختن برای سیاه و سفید و اسلاید و کسی نبود که روابط علی و معلولی پدیده‌ها را برای آن‌ها بازگو کند. چنین شرایطی و در چنین بلبشو بازاری که اکثریت مردم یا در بی‌خبری به سرمی‌بردند و یا «تک ف بودند و هر حزب و گروه و سازمان و محفل، ساز خود را می‌زد، ما هم که چنگی بیش نودیم و در یک خانواده‌ی کارگری از نوع شرکت نفتی، داشتیم قد می‌کشیدیم. چهار تا کتاب از این ور و آن ور خواندیم، طبیعی بود که به صورت دیم بار بیاییم. فکر کردیم دیگر آخر کاره و همان شد که بدین داشتن راهنما و تنها از روی کنجکاوی و احساس فردی، فکر کردیم آنچه به روی کاغذ سر ریز می‌کند، شعر است و یا قصه و اصل اصله و اگر چیزی که در آن زمان در مجلات یا روزنامه‌ای از ما چاپ می‌شد که دیگر خود را «پابلونرودا» یا گوش ایتالی را «اخوان ثالث» ثانی به حساب می‌آوردیم و دیگر خدا هم جلودارمان نبود. یاد دغ می‌انداختیم و سر کوچه می‌ایستادیم و برای رفقا و بروبچه‌ها لاف می‌آسیدیم که «ما هم شاعر هستیم. حالا از حکایات دوران جوانی و احساس که بگذریم و بعدها پس از ریاضت‌های فراوان و مطالعه و خدمت بزرگان اهل قلم رسیدن و کسوت معلمی، تازه پی بردیم که برداشتن قلم و آن را بر روی کاغذ حرکت دادن، شوخی‌پرداز نیست. باید قید خیلی از خوشی‌ها و ناخوشی‌ها را زد و کمر را محکم بست و خطرات دور و نزدیک را به جان خرید و آنگاه آگاهانه سرود و نوشت. آنچه در

کتابی که در حال حاضر در دستان پر مهر شماست، تعدادی از اشعار سال‌های دور و نزدیک است که امیدوارم موجب رضایت شما خواننده‌ی خوب را فراهم کند. در اینجا باید یادِ کنتم از استاد مرحوم «عبدالعلی خسروی» و «ادیب‌الدین کسروی» در اهواز و بزرگ شعر نیمایی؛ مهدی اخوان ثالث، چه زمانی که در آبادان در اوایل دهه‌ی پنجاه تبعید بودند و چه در زمان دانشجویی که در تهران، در محضرشان خیلی چیزها در رابطه با شعر و شاعری یاد گرفتم. همانطور که در زمینه‌ی نمایشنامه نویسی کارگردانی تاثیر نیز در زمان دانشجویی، آنچه دارم مدیون دو استاد بزرگ یعنی مرحوم استاد «اکبر رادی» و «جمشید شاه‌محمدی» هستم. یاد و نام همه‌ی آنها در تاریخ ادبیات و در مملکت خواهد ماند. در پایان باید از چند نفر، تشکر ویژه داشته باشم. در ابتدا دوست عزیز و بزرگوار شاعرم، جناب «شهرام فروغی‌مهر» مدیر انتشارات «حزب رمز» که اگر لطف ایشان نبود، شاید به این زودی‌ها نمی‌توانستم این کار را تقدیم آن‌ها کنم. از دوستان بسیار عزیزم جنابان: حبیب بهرامی شهنی و مجتبی گهستونی و پدرم الهی نیز به خاطر درج شعرهایم و انجام مصاحبه‌ها در روزنامه‌های استانی و کشوری و سال‌های دور و نزدیک، قدردانی می‌کنم و از همه‌ی آنها ممنونم.

شما نوره‌زی بابادی